

درس سیصد و هشتاد و هفتم: صوت ۴۰۹

کلام مرحوم حکیم راجع به عدم شرطیت وجود

موضوع برای تعلق تکلیف (1)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرایط و حدود تکلیف در کلام مرحوم حکیم

عرض شد که مرحوم آقای حکیم راجع به کیفیت وجود موضوع و شرطیت آن در تعلق تکلیف، این مسئله را که وجود موضوع شرط برای تکلیف نیست بلکه شرط برای اشتغال ذمه است و بین اشتغال ذمه و تعلق تکلیف قائل به فرق شده‌اند، ایشان می‌فرمایند که آنچه که شرط برای تکلیف و از حدود تکلیف است یکی عبارت از قدرت مکلف بر اتیان فعل و دیگر عدم اضطرار است که به عدم وجود مزاحم اهم برگشت می‌کند اما خود وجود موضوع، شرط و قید برای تکلیف نیست و آنچه که شرط برای تکلیف است عبارت از همان عنوان و موضوعی است که مفسده منهی و یا مصلحت ملزمه مترتب بر اوست.

فلهذا علم به وجود موضوع تأثیری در تعلق تکلیف ندارد چنانچه حجت بر تکلیف، شرط برای تکلیف نیست، تکلیف هیچ قائم به حجت و دلیل بر آن نیست و حجت و دلیل بر تکلیف از شرایط قدرت بر تکلیف است نه اینکه خود شرط برای تکلیف باشد. کسی که قادر بر انجام آن تکلیف نیست، آن تکلیف به او تعلق نمی‌گیرد اما اینکه علم به آن تکلیف و حجت بر آن تکلیف هم برای تکلیف شرط باشد طبعاً این مستلزم دور است.

اقسام تکلیف

نسبت به این کلام ایشان آنچه که به نظر می‌رسد این است که اولاً ایشان بین اشتغال ذمه و تکلیف قائل به تفرقه شدند و وجود موضوع را شرط برای اشتغال ذمه می‌دانند نه شرط برای تعلق تکلیف مانند قدرت و عدم اضطرار. نسبت به اصل مسئله باید گفت که تکلیف بر دو قسم است یا در موضوع تکلیف تمام الموضوع آن علم است یا جزء الموضوع، یا اینکه شرط است یعنی شرط برای موضوع عبارت از علم مکلف است یا اینکه نه، تکلیف هیچ نوع تعلق و ارتباطی با علم مکلف نسبت به آن موضوع ندارد؛ در صورتی که علم جزئی از موضوع باشد یا شرط برای موضوع تکلیف باشد، در آنجا علم خودش شرط برای اصل تکلیف می‌شود نه اینکه شرط برای اشتغال ذمه، در آنجایی که علم به عنوان جزء الموضوع است مانند ازاله نجاست خبثیه، علم مکلف به عنوان جزء الموضوع در متعلق تکلیف اخذ شده است.

لذا شارع مطلقاً نمی‌گوید که ازاله نجاست خبثیه موجب بطلان است، می‌گوید که ازاله نجاست خبثیه در صورت علم به آن موجب بطلان صلات است. اگر انسان بعد از صلات متوجه برای نجاست خبثیه شده باشد صلات او صحیح است ولی در مورد حدث، شارع علم مکلف را شرط برای بطلان صلات نمی‌داند. کسی

که محدث است سواء علم بالحديث و صَلَّى مُحَدَّثاً أَوْ لَمْ يَعْلَمْ بِالْحَدِيثِ وَ صَلَّى مُحَدَّثاً صَارَ صَلَاتُهُ بَاطِلًا. ولی در مورد نجاست خبیثه این طور نیست و ما خیلی از احکام را داریم که علم در آنجا به عنوان جزء الموضوع یا به عنوان شرط الموضوع در متعلق تکلیف اخذ شده است.

غلط بودن عدم ارتباط علم در تعلق تکلیف مکلف به

مستلزم قضا بودن تکلیف در صورت فعلی شدن آن، نه در صورت تنجز

بنابراین اولاً اینکه می فرمایند که علم در تعلق تکلیف مکلف به هیچ ارتباطی به تکلیف ندارد، این محل اشکال است. ثانیاً اینکه ایشان از شرایط تکلیف تحقق تکلیف را قدرت مکلف بر آن تکلیف می داند، این هم محل اشکال است. در بسیاری از موارد مکلف قادر بر مکلف به نیست ولی در عین حال ذمه اشتغال پیدا می کند. وقتی که وقت صلات بیاید در زوال شمس إذا زالت الشمس یصیر الصلاة واجباً سواء عَلِمَ المَكْلَفُ به أَوْ لَا يَعْلَمُ سواءَ یَقْدِرُ عَلَى الصَّلَاةِ أَوْ لَا یَقْدِرُ کسی که نائم است قدرت بر صلات ندارد حالا کسی از اول زوال ظهر تا موقع مغرب ادامه پیدا کرد خب تکلیف تنجز پیدا کرده است ولی فعلیت پیدا نکرده است - حتی فعلیت هم پیدا کرده است نه اینکه تنجز پیدا کند حالا عرض می کنیم که آن مرتبه تنجز با فعلیت فرق می کند - و اینکه قادر نیست، دلیل بر عدم فعلیت نیست. تکلیف فعلیت پیدا می کند منتها این شخص قادر بر اتیان بر آن نیست یعنی امر مولا بر اتیان به تکلیف إِمَّا أَدَاءً و إِمَّا قِضَاءً به او تعلق گرفته است و این یک مسئله خیلی مهمی است که تکلیف در صورت فعلی بودن مستلزم قضا است نه در صورت تنجز، تنجز استلزام قضا را نمی کند.

تنجز تکالیف در مرحله بلوغ

تکلیفی که به فعلیت برسد، یعنی حال بشود به نحوی که گریبان مکلف را بگیرد والا انسان وقتی به مرحله بلوغ می رسد همه تکالیف بر او منجز می شود و تا قبل از رسیدن به بلوغ تکالیف منجز نیست و فقط در مرحله انشاء است. تکالیف نسبت به طفل و صبی **عشرة سنّوات** منجز نیست. حالا در عالم انشاء شارع خمر را حرام کرده است و در عالم ملاکات مسئله موجود است و در عالم انشاء هم شارع خمر را حرام کرده است ولی به طفل **عشرة سنّوات** چه کار دارد؟! به او چه ربطی دارد؟! هزار مرتبه هم شارع خمر را حرام کرده باشد خب این ارتباطی با او ندارد. تکلیف نسبت به این منجز است، تنجیز به این معنا است که آیا تکلیفی که از مقام انشاء گذشته و از او عبور کرده به صبی **عشرة سنّوات** واصل شده است یا نه؟ نه خیر، تا مرحله بلوغ واصل نشده است. لذا اگر طفل **عشرة سنّوات** شرب خمر کند، شارع او را عقاب می کند؟! نه عقاب نمی کند بچه است حالا یک کتک به او می زند و موجب فسقش نمی شود و اصلاً بحث فسق و عدالت جداست و آن دیگر مسأله اش مرتب بر تعلق تکلیف است.

بنابراین گرچه تکلیف در مقام انشاء، انشاء شده است ولی در مقام تنجّز هنوز متعلق به مکلف تعلق نگرفته است. وقتی این طفل به **خمسۀ عَشْرَ سنوات** رسید و به مرتبه بلوغ رسید، آن موقع تازه تکلیف اجمالاً نسبت به او تعلق می گیرد.

وقتی که موضوع محقق شد و این شخص در مرتبه قران با مکلف به قرار گرفت، آن موقع **يَصِيرُ حَالاً** و حالا این تکلیف فعلی می شود.

فرق تکلیف فعلی با تکلیف تنجّزی

پس تکلیف فعلی فرقی با تکلیف تنجّزی این است که در تکلیف تنجّزی ممکن است که حال فعلی نباشد من باب مثال زنا حرام است اما اینکه زنا حرام است تکلیف متنجّز نسبت به مکلف است، چه موقع این فعلیت پیدا می کند؟ وقتی که شرایط زنا محقق بشود. شرب خمر حرام است و این شرب خمر نسبت به همه افرادی که در اینجا هستند منجّز است، چه موقع فعلیت پیدا می کند؟ وقتی که حال بشود یعنی وجود موضوع برای این تکلیف در خارج محقق باشد حتی نسبت به ما که الآن در اینجا نشستیم هم فعلیت ندارد به خاطر اینکه خمری وجود ندارد و وقتی که موقعیت شرب خمر واقع شد و خمر بود و انسان در مجلس شرب خمر قرار گرفت، تکلیف فعلی می شود ولی حتی اگر انسان در خارج مجلس هم هست، هنوز فعلی نشده است و تا در را باز نکرده فعلی نشده است و وقتی در مجلس شرب خمر قرار گرفت آن موقع تکلیف فعلی می شود.

تلمیذ: پس شما قائل هستید به اینکه در انشاء حکم سه تا مرحله داریم یعنی در حکم انشاء هست و تنجّز هست و فعلیت، در صورتی که این بحث تنجّز یا فعلیتی که شما می فرمایید، تنجّزش نسبت به حکم نیست و نسبت به موضوع است. در آنجا که حکم فعلیت پیدا نکرده است شما می گوید که منجّز است مثل اینکه در مجلسی که هنوز خمر نیست یا صبی که هنوز بالغ نشده است، حکم سر جایش خودش هست و حکم فعلی هست پس مرحله فعلیت به انشاء رسیده است منتها موضوع هنوز پیدا نکرده است.

استاد: البته قبل از انشاء، ملاکات هم هست. چرا به فعلیت رسیده است؟! فعلیت یعنی چه؟! اگر منظور فعلیتی است که شارع خمر را حرام کرده است خمر هزار و چهار صد سال پیش در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم حرام شد، به طفلی که هزار چهار صد سال بعد می خواهد به دنیا بیاید چه ارتباطی دارد؟! اگر منظور شما در فعلیت، فعلیت اصل حکم است مثل اینکه صلات به سمت قبله و کعبه در وقتی که رسول الله به مسجد الاقصی صلات می خواند، در آنجا می توانیم بگوییم که حکم به صلات به سمت کعبه انشاء شده بود و هنوز به مرحله فعلیت و ابلاغ نرسیده بود، آن اصلاً ارتباطی به این ندارد.

فرض کنید که همین الآن شارع خمر را حرام کرده است و در عالم ملاکاتش گذشته است و بعد عالم انشاء بر آن مترتب شد و شارع گفت که **الخمرُ حرامٌ**، این **الخمرُ حرامٌ** الآن در مقام انشاء تمام شد و حالا اینکه

تمام شد دومرتبه باید طی کند تا اینکه گریبان مکلف را بگیرد. الآن طفلی که ده ساله است آیا این حکم گریبانش را گرفته یا نگرفته است؟! نگرفته است. پس حکم نسبت به این چه حالتی دارد؟ حالت تنجّز دارد و منجّز است؟ نه، منجز وقتی است که می آید و متعلق به اوست، اصلاً حکم به طفل غیربالغ تعلق نمی گیرد مثل اینکه اصلاً **لَمْ يَلِدْ**. جنین و طفلی که در رحم و بطن مادر است، اصلاً حکمی به او تعلق می گیرد؟! اصلاً معنا ندارد که حکم به او تعلق بگیرد و به انتفاء موضوع است.

همین طور استمرار پیدا می کند تا وقتی که به پانزده سال می رسد، وقتی که به بلوغ رسید الآن حکم متعلق به او شد و الآن **صار مکلفاً**، بین حالت **صار مکلفاً** و روز قبلش چه تفاوتی انجام شد؟! امروز بلند شد دید که **صار مکلفاً**! حالا این حالتی که از نظر روحی در اینجا پیش آمد چه حالتی است؟ همان حالت تنجّز است. الآن تکلیف شامل او شد و الآن باید نماز بخواند، باید روزه بگیرد، باید از شرب خمر اجتناب کند، از زنا اجتناب کند و از سرقت اجتناب کند، همه کارهایی که تا دیروز انجام می داد و می گفت که حلال است! علامه حلی شاگرد محقق بود و محقق حلی دایی علامه حلی بود، می گویند که گاهی اوقات می خواست او را دعوا کند و بزند، او آیه سجده را می خواند و ایشان به سجده می افتاد و او در می رفت! می گفت که بر من تکلیف نیست! تا دوباره می خواست [بزند آیه را می خواند]! می گفت که نمی زنم دیگر نخوان! می گفت که بر من که تکلیفی نیست دلم می خواهد سجده می کنم و نمی خواهد نمی کنم، او باید سجده کند، پیرمرده بیفتد و سجده کند!

حالا این حالت تنجّز در وقتی می آید که این الآن **صَارَ مُتَعَلِّقاً لِلتَّكْلِيفِ**، این **يَتَنَجَّزُ** اما **يَصِيرُ فَعْلِيّاً** أو لا؟! تکلیف فعلی بشود یعنی نسبت به او حال بشود به حیث در ترک آن **يُعَدُّ عَاصِياً** و **يُعَاقَبُ عَلَيْهِ** این در چه وقتی است؟ در وقتی که در ظرف برای ابتلا قرار بگیرد در غیر ظرف ابتلا بین او و بقیه فرقی نیست. هزار سال بر این زید بگذرد موردی برای خمر پیدا نشود که خمر بخورد و اصلاً زمانی که حضرت امام زمان علیه السلام تشریف بیاورند اصلاً موضوع منتفی می شود، **الْخَمْرُ حَرَامٌ** منتفی می شود یا نه؟ منتفی نمی شود و **الْخَمْرُ حَرَامٌ** موجود است ولی اصلاً این **الْخَمْرُ حَرَامٌ** هیچ وقت فعلیت پیدا نمی کند. چرا پیدا نمی کند؟! چون خمر به طور کلی از بین می رود ولی تنجّزش هست، تنجّز به این معنا که این **الْخَمْرُ حَرَامٌ** شامل حال افراد مکلف حتی در زمان ظهور و حتی در وقتی که در مجلس حضرت در کنار حضرت نشستند خواهد شد و شامل حال امام زمان هم خواهد شد چون او هم مکلف است نه اینکه خمر نسبت به امام زمان حرام نیست و حلال است، نه خمر برای حضرت حرام است و دروغ برای حضرت حرام است، همه اینها که برای ما حرام است برای حضرت هم حرام است ولی صحبت در این است که هیچ وقت برای حضرت فعلیت پیدا نمی کند ولی گاهی اوقات برای ما فعلیت پیدا می کند! ولی در مرتبه تنجّز به انشاء آن هیچ تفاوتی نمی کند.

در بحث فعلیت آنچه که موجب فعلیت تکلیف است عبارت از دو چیز است؛ مسئله اول همان چیزی که باعث تنجز تکلیف نسبت به مکلف است که عبارت از وجود مصلحت ملزمه یا وجود مفسده ملزمه است و **بِبقی شئی آخر** و آن ابتلاء مکلف به این مصلحت ملزمه و مفسده ملزمه است و این هم شق دوم است و دیگر علم مکلف و عدم علم او هیچ دخالتی در فعلیت تکلیف ندارد مگر همان طوری که عرض شد در آن مواردی که علم مکلف به عنوان جزء الموضوع - مرحوم آخوند در کفایه وقتی تقسیم اجزاء کردند در آنجا یکی از آنها را می آورند^۱ - یا به عنوان شرط الموضوع شرط برای تحقق موضوع تکلیف است. چون تا موضوع برای تکلیف نباشد تکلیف تعلق پیدا نمی کند.

دخالت علم مکلف به عنوان جزء الموضوع و شرط الموضوع در تعلق تکلیف

من باب مثال وقتی که شارع می گوید که نجاست خبیثه موجب بطلان صلات است، آیا مقصود از شارع در نجاست خبیثه نجاست خبیثه است مطلقاً **سواء علم المكلف بها أو لا يعلم**؟ یا اینکه نه، در صورت علم مکلف به نجاست خبیثه، این موجب بطلان صلات است؟! از اینجا استفاده می کنیم که علم مکلف به عنوان جزء الموضوع و به عنوان شرط الموضوع در تعلق تکلیف دخالت دارد یعنی در تنجز، در اصل تنجز دخالت دارد.

شارع می گوید که در مقام انشاء **يَبْطُلُ الصَّلَاةُ بِالْجَسَاسَةِ الْخَبِيثَةِ إِذَا عِلِمَ الْمُكَلَّفُ بِهَا** همان طوری که مرحوم آخوند فرمودند که البته ما آن را قبول نداریم ولی فعلاً بر مبنای مرحوم آخوند مشی می کنیم که حرمت خمر در صورتی است که معارض با مزاحم اهم که اضطرار است نباشد. وقتی که معارض با مزاحم اهم بود، در مقام انشاء حرمت شرب خمر زائل می شود و در اینجا هم همین طور است. اگر مکلف به نجاست خبیثه عالم باشد موجب بطلان صلات است **إِذَا لَمْ يَعْلَمْ وَيَأْتِي بِالصَّلَاةِ هَذَا الصَّلَاةُ صَارَتْ صَحِيحَةً وَ لَا يَلْزَمُ عَلَيْهَا شَيْءٌ لَا أَدَاءً وَ لَا قَضَاءً**.

اشکالی که کردند این بود که باید در فعلیت تکلیف علم مکلف به وجود خارجی باقی باشد، عرض بنده در اینجا این است که ما دو حکم داریم؛ در بعضی از احکام نفس تحقق مصلحت ملزمه یا مفسده ملزمه برای تعلق تکلیف کفایت می کند مانند صلات، **عَنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ يَجِبُ عَلَى الْمُكَلَّفِ الصَّلَاةُ سِوَاءَ عِلْمِهِ بِالزَّوَالِ** **أَوْ لَا يَعْلَمُ سِوَاءَ كَانِ مُسْتَقِظاً أَوْ نَائِماً سِوَاءَ كَانِ حَيّاً أَوْ مَغْمًى عَلَيْهِ سِوَاءَ يَقْدِرُ أَوْ لَا يَقْدِرُ سِوَاءَ كَانِ سَاهِياً أَوْ لَا، فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ** این مصلحت ملزمه برای مکلف فعلی می شود اما بحث عقاب یک بحث دیگر است. بحث عقاب، بحث عناد، بحث غرض، بحث امکان و بحث استتکاف، اینها بحث دیگر است و صحبت در تعلق

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کفایه الأصول، ص ۲۶۳.

تکلیف است و این تعلق تکلیف هیچ به مقام سهو و مقام هوشیاری کاری ندارد. این مصلحت الآن شامل حالش شده است و اگر در زمان **بین الزوال و بین الغروب** متنبه شد باید **یأتی به أداء** أو لا **یتنبه یأتی به قضاء**.

محل شرطیت قدرت برای تکلیف

پس علم مکلف هیچ دخالتی ندارد ولی در بعضی موارد دخالت دارد بنابراین اینکه مرحوم آقای حکیم قدرت را شرط تکلیف قرار دادند **فیه اشکال**. قدرت شرط برای تکلیف است در جایی که آن مصلحت ملزومه یا مفسده ملزومه خودش به نحو تمام العله شرط برای فعلیت نباشد اما اگر خود مصلحت و مفسده به نحو علیت تامه شرط برای او باشد، قدرت بر اتیان تکلیف در آنجا شرط نخواهد بود. این اشکال است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد